

تاریخ نگری و تاریخ نگاری

فصلنامه علمی - پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء

سال نوزدهم، دوره جدید، شماره ۱، پیاپی ۷۶، بهار ۱۳۸۸

بازیابی مفهوم ایران زمین در آثار و آراء حمدالله مستوفی قزوینی

هاشم آقاجری،^۱ احمد فضلی نژاد^۲

چکیده

حاکمیت ایلخانان مغول بر ایران که در پی فتح بغداد و سقوط خلافت پانصد ساله ی عباسی صورت گرفت، پیامد های مهمی در عرصه ی فرهنگ و سیاست ایرانیان بر جای نهاد که مهم ترین آن بازیابی هویت ایرانی و خودآگاهی صاحبان دفتر و دیوان در زمینه ی وضعیت و موقعیت تاریخی و محدوده ی سرزمینی خویش است. حمدالله مستوفی قزوینی از جمله کسانی است که با نگارش آثار ارزشمند در تاریخ، جغرافیا و حماسه سرایی به احیای این هویت تاریخی کمک فراوان نمود. او در نزهت القلوب که اثری جغرافیایی است، سرزمین ایران را به عنوان کشوری باستانی با مرزهای مشخص در میانه ی جهان معرفی کرده و به معرفی ایالات آن می پردازد و در ظفرنامه که تاریخی منظوم به سبک فردوسی است، در احیای مفهوم ایران زمین و هویت ایرانی تلاش فراوان نشان می دهد. در این اثر

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه تربیت مدرس

۲. دانشجوی دکترای دانشگاه تربیت مدرس ahmadsfazli@yahoo.com

تاریخ تصویب: ۸۸/۹/۲۸

تاریخ دریافت: ۸۸/۲/۲۰

ارزشمند، بارها از ایران و ایرانیان یاد کرده و در ادامه ی راه خاندان جوینی و رشیدالدین فضل الله با محور قرار دادن ایران، به ایرانی ساختن حاکمان مغول و انطباق آن ها با شاهان باستانی ایران می پردازد. ظفرنامه نشان می دهد که آن چه در اندیشه ی مستوفی می گذرد، تداوم مفهوم ایران زمین بر اساس آیین شهریار ی باستانی در دوره ی اسلامی و ایجاد یک رنسانس ایرانی-اسلامی است.

واژه های کلیدی: حمدالله مستوفی، ایران زمین، ظفرنامه، نزهت

القلوب، فردوسی، ایلخانان.

مقدمه

هجوم مغولان به ایران در سال های آغازین سده ی هفتم هجری، پیامد های دهشتناکی بر حیات مادی و معنوی ایرانیان به جا گذاشت. در این هجوم ویران گر، خراسان بیش از همه آسیب دید و قرن ها پس از آن نیز نتوانست سرزندگی روزگار پیشین را باز آفریند. از بین رفتن حیات زندگی شهری و ویرانی روستاها و متروک ماندن سیستم های آبرسانی و زمین های کشاورزی و از نفس افتادن رونق بازرگانی، تنها بخشی از پیامدهای این تهاجم تاریخی بود. کمتر از نیم قرن پس از هجوم چنگیز به ایران، موج دوم هجوم مغولان ویرانی دژهای اسماعیلیان و سقوط خلافت عباسی را به همراه آورد. این واقعه منجر به خلاء قدرت در ایران و ممالک مسلمان همجوار گردید و تأثیرات سیاسی و فرهنگی پایداری بر تاریخ ایران به جا نهاد.

یکی از پیامدهای این خلاء قدرت، تلاش ایرانیان به ویژه دیوان سالاران و اهل قلم در جهت بازیابی هویت فرهنگی، سیاسی و تاریخی خود بود که در سایه ی اقتدار و حاکمیت دستگاه خلافت، از نفس افتاده بود. بهترین شیوه برای بازخوانی و بازنمایی این تلاش ایرانیان مراجعه به متون تاریخی و ادبی این دوران است که می بایست با روش درون فهمی به عمق نگاه اهل قلم به جامعه و فرهنگ آن عصر پی برد. در این روش بیش از آن که به استخراج « واقعیات » تاریخی از متون پرداخته شود، ذهنیت مورخ و مفهوم و انگاشت (Concept) او از سیر تحولات سیاسی و

اجتماعی مورد توجه قرار می‌گیرد. رویکرد این مقاله از نوع تاریخ‌ذهنیت و پاسخی است به این پرسش که حمدالله مستوفی مفهومی به نام ایران را چگونه تلقی می‌نمود.

مفهوم ایران زمین

ایران زمین اصطلاحی است که در دوره ی ایلخانان به تکرار در متون تاریخی به ویژه آثار رشیدالدین فضل‌الله همدانی، محمدبن علی شبانکاره‌ای، حمدالله مستوفی و... بکار رفته و به نوعی بازآفرینی واژه ی «ایران‌شهر» دوره ی ساسانی می‌باشد.

منظور از مفهوم ایران زمین، استنباط (Concept) عمومی و پایبندی به اصول و باورها پیرامون فرهنگ، اندیشه ی سیاسی و جغرافیای ایران در طول تاریخ است که گاه در عرصه ی واقعیت، مانند دوره ی باستان، و گاه در عرصه ی مفاهیم و ادراکات ایرانیان، مانند بخش اعظم دوره ی اسلامی، حضور و نمود یافته است. بنابراین مفهوم «ایران زمین» دارای سه مؤلفه ی اساسی است: مفهوم ایران جغرافیایی، ایران سیاسی و ایران فرهنگی. منظور از ایران جغرافیایی سرزمینی است به پهنای جهان اساطیری که بر اساس باورهای ایرانی در پی تقسیمات فریدون، سهم ایرج گردیده و در دوره ی هخامنشی صورتی واقعی یافت. ایران جغرافیایی گرچه بارها مورد تعرض و تغییر قرار گرفته، اما در اندیشه ی ایرانیان همواره بر اساس جهان فریدونی سرحدات مشخصی داشته است. در ایران فرهنگی عناصری همچون عدالت، دین ورزی، خردمندی و هنر هنگامی که در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند، ایران سیاسی و به عبارت دیگر اندیشه ی سیاسی ایران‌شهری را تشکیل می‌دهند. با این حال نیرویی معنوی به نام فره یا خورنه که بنابر سنت ایرانی، پیش از خلقت جسم موجود بوده، برای کسب مشروعیت حکومت ضروری می‌نماید. این مفهوم بعدها با ایده ی بخت و اقبال در آمیخت و معنای پیروزی و سرنوشت نیز گرفت (Gnoli, 2001: 6). همچنین از نگاه ایرانیان عدالت به معنای نظام و آیین ارته (arta) و به مفهوم راستی نزدیک است و منظور از آن هماهنگی با نظام اخلاقی و اجتماعی است که نقطه ی مقابل آن یعنی ظلم و دروغ، به شکستن و برهم زدن این آیین می‌انجامد (مجتبایی، ۱۳۵۳: ۳۱).

با ورود اسلام به ایران و آغاز عصری جدید در تاریخ سیاسی این سرزمین، تحقق استقلال سیاسی و حاکمیت سرزمینی برای قرن ها به تعویق افتاد؛ از این رو تداوم مفهوم ایران زمین در عرصه ی فرهنگ و ادبیات این کشور، اصل محوری اندیشه ی پاسداران فرهنگ ایرانی گردید. تحولات دوره ی سامانی و نقش وزیران برجسته ای چون خاندان بلعمی و جیهانی در احیای زبان و ادب فارسی، در دهه های بعد به تدوین بزرگ ترین اثر در زمینه ی احیای فرهنگ ایرانی یعنی شاهنامه ی فردوسی انجامید. در سراسر شاهنامه وفاداری به آیین ارته و ویژگی هایی چون دادگری، خردمندی و هنرپروری از شرایط اساسی حاکمیت سیاسی به شمار می رود؛ چنان که بی توجهی به آن محرومیت از تأیید الهی را در پی خواهد داشت: کند چرخ منشور او را سیاه ستاره نخواند ورا نیز شاه (فردوسی، ۱۳۸۴: ۱۱۷۸/۱). و در این صورت بی نظمی و آشوب گسترش خواهد یافت (فردوسی، ۱۳۸۴: ۲۱/۱).

در دوره ی سلجوقیان، خواجه نظام الملک طوسی (۴۰۸-۴۸۵ق) با نگارش سیاست نامه در جهت احیای اندیشه ی ایرانشهری گام برداشت. او که کاملاً از درهم ریختگی نظم سیاسی و آشفتگی اوضاع ایران به ویژه پس از ورود ترکان آگاه بود، توجه ویژه ای به اصل عدالت و دادگری سلطان داشته و الگوهای خود را نیز از ایران باستان به ویژه انوشیروان به دوره ی اسلامی انتقال می دهد (نظام الملک، ۱۳۷۷: ۳۶-۴۷).

شهاب الدین سهروردی (م ۵۸۵ق) چهره ی نامدار دیگری است که با احیای حکمت کهن ایران و پیوند آن با عرفان اسلامی به بازآفرینی و تداوم ایران فرهنگی در دوران اسلامی کمک نمود. او چندان توجهی به دوران ملوک الطوائفی اشکانی و ساسانیان ندارد، اما مکرراً از کیخسرو و فریدون و... یعنی پادشاهان عصر اساطیری نام می برد که از دیدگاه او در شمار پیامبران بوده اند (سجادی، ۱۳۸۲: ۲۷۹-۲۸۰). سهروردی به فرّه یا نورالهی توجه ویژه دارد و آن را شعله ای با ماهیت فراحسی می داند که در دنیای مادی از طریق بعضی نشانه ها جلوه گر می شود (کرین، ۱۳۸۴: ۹). در آثار او از سه گونه نور فرّهی آریایی، نور فرّهی شهریاران کیانی و نور فرّهی خود زردشت نشانه های روشنی دیده می شود (کرین، ۱۳۸۴: ۱۲-۱۳). او با تکیه بر فرهنگ ایران باستان به پیوستگی حکمت و حکومت توجه ویژه دارد و کیخسرو و فریدون را به عنوان حکیم

حاکم، شاهانی آرمانی معرفی می کند. هدف اساسی او زنده کردن حکمت الهی ایران باستان در ایران اسلامی بود (شایگان، ۱۳۷۳: ۲۰۶).

می توان این دیدگاه را در اندیشه ی نظامی گنجوی (نیمه دوم قرن ششم هجری) نیز جستجو کرد، آنجا که ایران را دل زمین می خواند و حاکمیت بر این سرزمین را شایسته ی بهترین انسان ها می داند:

زان ولایت که مهتران دارند بهترین جای بهتران دارند (نظامی، ۱۳۸۴: ۶۳۳).

او راه و رسم «کیان» را در سراسر شرف نامه و هفت پیکر آیین مطلوب خویش می شمارد.

با این حال در سراسر تاریخ ایران دوره ی اسلامی تا زمانی که شرایط عینی جامعه ی ایرانی با ذهنیت (Subjectivity) صاحبان فرهنگ و قلم هماهنگ و منطبق نشده بود، مؤلفه های مفهوم ایران زمین نیز تحقق نیافت. آن چه که اهمیت محافل ایرانی دوره ی ایلخانان را نشان می دهد، حفظ و احیای میراث ذهنی ایرانیان و انطباق و هماهنگی آن با عینیت (Objectivity) و واقعیت موجود می باشد.

زندگی و زمانه ی حمدالله مستوفی

حمدالله بن ابی بکر بن احمد بن نصر مستوفی قزوینی از خاندان قدیمی مستوفیان قزوین است که اجدادش در خدمت دولت و دیوان سابقه ای طولانی داشته اند. در تاریخ گزیده نسب خاندانش را به حربن یزید ریاحی می رساند و در باب ششم این کتاب که مربوط به احوال شهر قزوین است، در ذکر خلافت معتصم به آشوب اسماعیلیان در آن شهر و به ستوه آمدن مردم اشاره کرده و می نویسد خلیفه جلد چهاردهم او فخرالدوله ابو منصور کوفی از نسل حربن یزید ریاحی را به امیری قزوین فرستاده و او نیز به دفع آن قوم می پردازد (مستوفی، ۱۳۶۴: ۷۹۴). در ظفرنامه همین جریان را در ابیاتی توضیح داده و ادامه می دهد که مردم قزوین از مردی و تدبیر او در امان شدند (مستوفی، ۱۳۷۷: ۴۶۶/۱). وی در ذکر قبایل قزوین، مستوفیان را قدیم ترین آنها دانسته و از ایشان پدر جلد خود امین الدین نصر بن عزالدین... ابی نصر را که به حکم سلطان محمود غزنوی لقب «مستوفی» گرفت، نام برده و به عنوان فردی متمول یاد می کند (مستوفی، ۱۳۶۴: ۸۱۱-۸۱۲).

مستوفی در مقدمه ی کتاب *نزهت القلوب* پس از ایراد خطبه ی کتاب در مورد خودش می نویسد که از جوانی در پی کار آبا و اجداد و در ملازمت اکابر و وزراء بوده، سفرهای متعدد به نقاط مختلف بویژه تبریز و بغداد و اصفهان و شیراز داشته و چند بار جامع الحساب ممالک نوشته است (مستوفی، ۱۳۸۱: ۲۹-۳۰).

در مورد آغاز و انجام زندگانی او با توجه به سال اتمام تألیفاتش می توان اظهار نظر کرد. وی کتاب *ظفرنامه* را که در سال ۷۳۵ق به پایان برده، بنا بر قول خود مدت پانزده سال بر آن کار کرده است (مستوفی، ۱۳۷۷: ۱۴۷۳/۲). یعنی آغاز آن از سال ۷۲۰ق بوده و چون با این بیت که:

چو سالم در آمد به حدّ چهل خرد گشت شاهنشاه ملک دل

(مستوفی، ۱۳۷۷: ۱۴۷۲/۲)

سال آغاز این منظومه را در چهل سالگی ذکر کرده، بنابراین وی در سال ۷۲۰ق چهل سال داشته و می توان تولد او را در سال ۶۸۰ق محسوب کرد. اما سال وفات مستوفی دقیقاً مشخص نیست ولی با توجه به این که *نزهت القلوب* را در سال ۷۴۰ق به اتمام رسانده و دیگر خبری از او نیست، وفات او پس از این سال بوده است. بعضی از نویسندگان بدون ذکر مأخذ سال وفات مستوفی را ۷۵۰ق ذکر کرده اند (اقبال، ۱۳۷۶: ۵۲۳؛ صفا، ۱۳۸۴: ۳۵۴).

دوره ی زندگانی وی یعنی از ۶۸۰ق تا سال های پس از ۷۴۰ق بخشی از عصر حاکمیت ایلخانان در ایران است. دولت ایلخانان که حدود چهل سال پس از هجوم چنگیز به ایران و با آمدن هولاکو و ساقط کردن خلافت عباسی در ۶۵۶ق تشکیل گردید، تا سال ۷۵۶ق و پایان سلطنت انوشیروان ادامه می یابد. (خواندمیر، ۱۳۳۳: ۹۳/۳-۹۴) با این حال، مرگ ابوسعید در سال ۷۳۶ق را که دوره ای از ناآرامی و آشوب و اختلاف در میان امرای مغول به همراه آورد، می توان آغاز فروپاشی دولت ایلخانی تلقی کرد.

اهمیت زمان زندگی مستوفی و ارتباط آن با موضوع مقاله ی حاضر در این است که آغاز نوجوانی و جوانی او با سلطنت غازان خان (۶۹۴-۷۰۳ق) همراه بوده و دوره ی اولجایتو (۷۰۳-۷۱۶ق) و ابوسعید (۷۱۶-۷۳۶ق) و ناآرامی های پس از مرگ او نیز تمام سال های زندگی وی را در بر گرفته است. این دوره از دو جهت در تاریخ مغول در ایران دارای اهمیت است: یکی مسلمان

شدن قطعی ایلخانان و دیگری استقلال کامل این دولت از حکومت مرکزی مغول در چین. پیش از این تأیید جلوس ایلخان به سلطنت از سوی خان بزرگ مغول امری ضروری بود.

این دو موضوع که نتیجه ی سال ها تلاش ایرانیان مسلمان و ضرورت های حاکمیت ایلخانان بر ایران بود، پیامدهای مهمی داشت که قطعاً یکی از آن ها تأثیر گذاری بر نگاه ایرانیان دیوان سالار و مورخان این دوره به تاریخ گذشته و رویدادهای سیاسی، اجتماعی زمان حال بود. با نگاهی به تلاش دیوانیان، روحانیان و وزیران ایرانی در دولت ایلخانان، می توان نقش دشوار آنان را در مواجهه با این موج تازه ی حاکمیت در ایران ارزیابی نمود. خواجه نصیرالدین توسی، خاندان جوینی و رشیدالدین فضل الله از آن جمله اند. خواجه نصیر با تأسیس دولت ایلخانی به نظم بخشیدن به اوضاع از هم پاشیده ی اجتماعی ایران همت گماشت و بویژه برای بهبود وضع اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه از هیچ کوششی فروگذاری نکرد. ایجاد مرکز فرهنگی - علمی مراغه یکی از این اقدامات بود که با گردآوری دانشمندان متعدد از دمشق و قزوین و موصل و تفلیس و... انجام شد. این امر بلافاصله پس از آن صورت گرفت که هلاکو کار بغداد را خاتمه داده و تا سرحد روم را متصرف گردید (وصاف، ۱۲۶۹ق: ۵۱/۱-۵۲).

خاندان جوینی بویژه خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و علاءالدین عظاملک از دیگر عناصر قدرتمند در احیای فرهنگ ایرانی - اسلامی طی دهه های اول دولت ایلخانی می باشند. شمس الدین محمد در دوره ی هلاکو (۶۵۶-۶۶۳ق) ابتدا مقام صاحب دیوانی یافت و سپس وزیر اعظم کل مملکت گردید. او نیز در ادامه ی سنت وزیران ایرانی به حمایت از اهل دانش و هنر و نویسندگان و صاحبان قلم پرداخت و در بهبود اوضاع و رفع « مواد شرّ » و « اتمام مهام مملکت و استدراک خلل احوال » جدّ و جهد فراوان نمود (وصاف، ۱۲۶۹ق: ۵۵/۱-۵۶). پس از مرگ هلاکو و در زمان اباقاخان (۶۶۳-۶۸۰ق) همچنان مقام خود را حفظ نمود و پس از ایلخان به عنوان قدرتمندترین شخص مملکت به اقدامات خود در بازسازی سازمان های اداری و سامان دهی طبقه ی دیوانی ایرانی در برابر اشراف مغول ادامه داد. برادر او علاءالدین عظاملک نیز که از جوانی به کار دیوان و دبیری پرداخت با تألیف کتاب *جهانگشا* یکی از ارزشمندترین آثار مربوط به تاریخ مغول تا سقوط بغداد را فراهم نمود. وی پس از سقوط خلافت از سوی هلاکو به عنوان

حاکم بغداد و نواحی تابع آن در بین النهرین و خوزستان منصوب گردید. عطاملک جوینی از همان آغاز به آبادانی مناطق تحت نظر خود همت گماشت و به کمک همکاران ایرانی خود بویژه برادرش و خواجه نصیر، سیاست ایرانی کردن بغداد و گسترش تشکیلات اداری و فرهنگی آن را در پیش گرفت (بیانی، ۱۳۷۱: ۲/۳۸۷).

خاندان جوینی در منازعات دو عنصر مغولی و ایرانی در دوره ی احمد تکودار (۶۸۰-۶۸۳ق) و مسلمان شدن ایلخان، در کنار عناصر ایرانی و پشتیبان آن ها بودند، اما با پیروزی اشراف مغول و به قدرت رسیدن ارغون (۶۸۳-۶۹۰ق) کار بر آن ها سخت شد و در نتیجه شمس الدین محمد صاحب دیوان به همراه چهار پسرش به قتل رسیدند (۶۸۳ق). و صاف شرح تأثیر برانگیزی از این رویداد ارائه داده است (وصاف، ۱۲۶۹: ۱/۱۴۱-۱۴۳). پیش از این علاءالدین عطاملک که از همان دوره ی اباخان تحت فشار اطرافیان مغولی او بود، در زمان تکودار مورد تعقیب و آزار قرار گرفت و در اثر اندوه شکنجه و آزار نزدیکانش در ۶۸۱ق در اران هلاک گردید (اقبال، ۱۳۷۶: ۲۲۴).

این تحولات و رویارویی دو عنصر ایرانی و مغولی همزمان با سال های تولد حمدالله مستوفی است. زمانی که او به سن نوجوانی و جوانی رسید، عنصر ایرانی موفقیتی نسبی به دست آورده بود. نه تنها ایلخان مسلمان شده، بلکه استقلال سیاسی این دولت نیز تحقق یافته بود. در این زمینه شخصیت رشیدالدین فضل الله همدانی که به عنوان خردمندترین متفکر جریان دوم - طرفداران تمرکز سیاسی - شناخته شده، نقش محوری و اساسی داشته و عقاید سیاسی او نیز مبنای اصلاحات غازان قرار گرفت. هدف وی حفظ و احیای سنت های دولت مداری ایرانی بود (پطروشفسکی، ۲۵۳۵: ۱/۱۰۳-۱۰۴). مستوفی از رشیدالدین به عنوان «مخدوم سعید شهید، خواجه ی به راستی، سلطان سلاطین الوزراء ...» یاد می کند (مستوفی، ۱۳۶۴: ۲) و در *ظفرنامه* از قول غازان او را با ارسطو و سقراط و بزرگمهر مقایسه می کند (مستوفی، ۱۳۷۷: ۲/۱۳۶۸). ضمن این که دردمندان چگونگی قتل آن خواجه ی نامدار و فرزندش را نیز در ابیاتی مفصل شرح می دهد (مستوفی، ۱۳۷۷: ۲/۱۴۵۱-۱۴۵۲). بهرحال او وارث تلاش های بی امان جریان تمرکز گرای ایرانی بود که

به طور نسبی موفق شده بود مقتضیات ایجاد یک دولت ایرانی را به خان های مغول و طرفداران اشرافیت خانه بدوشی تحمیل نماید.

مستوفی سراسر دوران غازان، اولجایتو و ابوسعید را درک کرده و فضای سیاسی و روح حاکم بر این دوره ها در او هویدا است. دوره ی غازان به عنوان دوره ی تجدید حیات هویت و فرهنگ ایرانی و دوره ی ابوسعید به مثابه ی پیروزی نهایی عنصر ایرانی شناخته شده است (بیانی، ۱۳۷۱: ۲/۵۰۲ و ۴۶۵). مورخان همچنین از اولجایتو (محمد خدابنده) به عنوان سلطانی آبادگر و دارای اخلاقی نیکو یاد کرده و دوران حکومت وی را در مقایسه با سایر سلاطین، عاری از میل به خون ریزی و کشتار دانسته اند. (رشیدالدین فضل الله، ۱۳۳۸: ۴/۱).

یکی از رویدادهای مهم دوره ی اولجایتو، گرویدن وی به تشیع و نقش روحانیان شیعه از جمله علامه جمال الدین حسن بن مطهر حلّی (۶۴۸-۷۲۶ق) و فرزندش فخرالدین محمد (۶۸۲-۷۷۱ق) در این امر بود. ابن بطوطه ضمن بیان این جریان نکته ای را نقل می کند که نشان دهنده ی پیوند اندیشه ی سیاسی شیعه، ایرانی و مغولی در برابر خلافت است. وی به نقل از علامه ی حلّی دیدگاه موافق تشیع را نسبت به حق موروثی اولجایتو در سلطنت بیان کرده که این دیدگاه در مقابل اعتقاد اهل سنت، نزدیکی بیشتری به سنت حاکمیت مغولی دارد (ابن بطوطه، ۱۳۳۷: ۱/۱۹۶).

به هر حال تلاش های دیوانیان اهل قلم در دهه های آخر دولت ایلخانی به ثمر نشسته و ایران به عنوان واحدی سیاسی، جغرافیایی متمایز از اولوس های دیگر خاندان چنگیزی و فارغ از حاکمیت چند صدساله ی دستگاه خلافت در اندیشه و زبان اهل فرهنگ، مفهومی آشنا و هویتی روشن یافته بود. در چنین فضای سیاسی، فرهنگی است که حمدالله مستوفی سه اثر ارزشمند خود تاریخ گزیده (۷۳۰ق)، ظفرنامه (۷۳۵ق)، و نزهت القلوب (۷۴۰ق) را به رشته ی تحریر در آورد.

مستوفی در مقدمه ی تاریخ گزیده می نویسد تاریخی منظوم که از اول عهد مصطفی (ص)، تا این زمان است شامل پنجاه و چند هزار بیت گفته و قصد دارد به هفتاد و پنج هزار برساند « اما چون آن منظوم، هنوز از صورت سواد به کسوت بیاض منتقل نگشته، عجاله الوقت را موجزی منشور که بالحقیقه مجمل این فن است ترتیب داده ... » (مستوفی، ۱۳۶۴: ۳-۴) در واقع مستوفی اثر

عظیم *ظفرنامه* را پیش از تاریخ گزیده آغاز کرده و قبل از اتمام آن و بر اساس منابع مشترک با *ظفرنامه*، شروع به نوشتن متنی منثور کرده و تاریخ گزیده نامیده است. *ظفرنامه* که مهجورترین اثر حمدالله مستوفی است، همانند بسیاری از آثار قبل و بعد از آن به تقلید از شاهنامه ی فردوسی و در بحر متقارب سروده شده است. *ظفرنامه* دارای ۷۵۰۰۰ بیت و در سه بخش اسلامی (عرب)، احکامی (عجم) و سلطانی (مغول) می باشد. سرآغاز آن با نام خدا و در ستایش خرد و آفرینش کائنات و در نصیحت و نکوهش جهان و سبب نظم کتاب است (مستوفی، ۱۳۷۷: ۱۰-۱/۱). بخش اسلامی یا عرب با شرح تاریخ اسلام و رویدادهای مربوط به آن آغاز شده و تا پایان خلافت عباسی با تأکید بر حوادث حوزه ی خلافت ادامه می یابد. این بخش در مجموع ۲۵۰۰۰ بیت است. بخش احکامی یا بخش عجم شامل ۲۰۰۰۰ بیت و با دولت ایرانی صفاریان آغاز و به ماجراهای جلال الدین خوارزمشاه با مغولان و بعضی حکومت های محلی ایران ختم می شود. قسم سوم یا بخش سلطانی در ذکر مغول و رویدادهای مربوط به تاریخ این قوم در ایران و ممالک همجوار، بویژه قسمت عمده ی آن به دولت ایلخانان تا اواخر حکومت ابوسعید اختصاص می یابد و شامل ۳۰۰۰۰ بیت است. مستوفی با تنظیم *ظفرنامه*، کار فردوسی را در شاهنامه ادامه داده و حوادث تاریخ ایران و اسلام را از همان جا که شاهنامه ختم می شود، دنبال کرده و تا زمان خود پی می گیرد.

نزهت القلوب آخرین اثر مستوفی است که در سال ۷۴۰ق به نگارش درآورده است. این کتاب که در علوم هیئت و جغرافیاست، شامل یک مقدمه و سه مقاله و یک خاتمه است. مقاله ی سوم مهم ترین بخش کتاب و در مورد جغرافیای مفصل ایران و ممالک همجوار آن می باشد. استفاده ی وی از دفاتر مالیاتی دوران ایلخانی و اطلاعاتی که در جغرافیای ایران به دست می دهد، ویژگی ارزشمند آن است. (پیگولوسکایا و...، ۱۳۵۴: ۳۱۱).

مستوفی و فردوسی

اهمیت ارتباط حمدالله مستوفی با فردوسی و شاهنامه از چند جهت است:

۱. مستوفی از مقلدان شاهنامه و سبک فردوسی است.

۲. او نخستین شاهنامه پژوه و مصحح شاهنامه است که با بررسی دستنویس‌های بسیار، پس از شش سال نسخه‌ای از شاهنامه را تصحیح و تدوین نموده که همین نسخه در حاشیه‌ی ظفرنامه کتابت شده است (ریاحی، ۱۳۸۲: ۲۶۲).

۳. توجه به ایران زمین و مؤلفه‌های فرهنگی، سیاسی و جغرافیایی آن در اندیشه و آثار هردو قابل بررسی است.

با آن که مستوفی در مقدمه‌ی تاریخ‌گزیده «شهنامه‌ی فردوسی» را یکی از منابع خود معرفی می‌کند (مستوفی، ۱۳۶۴: ۷)، اساس توجه و تحقیق وی در مورد شاهنامه، مربوط به شاهکار منظوم او یعنی ظفرنامه است. تا این اواخر اهمیت ظفرنامه حتی بر دانشوران و علاقمندان تاریخ و ادبیات ایران پوشیده بود و عمدتاً از سبک ادبی آن به عنوان تقلیدی ضعیف از شاهنامه یاد می‌شد. اختلاف نظر پیرامون ارزش ادبی یا ضبط وقایع تاریخی در ظفرنامه در میان مستشرقین نیز وجود داشته است (مرتضوی، ۱۳۸۵: ۵۶۰-۵۶۲). اما امروزه نه تنها اهمیت ظفرنامه کاملاً آشکار شده، بلکه ارتباط آن با شاهنامه نیز مورد توجه قرار گرفته است. تلاش مستوفی برای نگارش منظوم تاریخ ایران از آغاز دوره‌ی اسلامی تا زمان حیات نویسنده، سبب گردیده که هم نسخه‌ای ارزشمند از شاهنامه که در حاشیه‌ی ظفرنامه کتابت شده، بدست آید و هم روح حاکم بر آن حماسه‌ی تاریخی در دورانی که یک قرن پیش از آن جامعه‌ی ایرانی لگدکوب سم ستوران قومی بیابان گرد شده بود، بازخوانی گردد.

اهمیت تلاش مستوفی در بازآفرینی اندیشه و اثر فردوسی در این است که وی تقریباً سکوت چند صدساله‌ی صاحبان دفتر و دیوان درباره‌ی فردوسی را شکست. در دوران خلافت عباسی شاهنامه ستیزی در محافل رسمی سکه‌ی رایج بود و در متون مهم سده‌های پنجم و ششم و اوایل هفتم هجری نیز ستایش از شاهنامه عمدتاً در آثاری که خارج از حوزه‌ی نفوذ خلافت بغداد بودند، محدود می‌گردید. مانند راحة الصدور که در دیار روم نوشته شده و در آن بارها از فردوسی به نیکی یاد شده و از شاهنامه به عنوان شاه‌نامه‌ها و سر دفتر کتاب‌ها نام می‌برد (راوندی، ۱۳۸۶: ۵۹). در سراسر کتاب نیز از ابیات شاهنامه استفاده می‌کند.

احیای نام و نشان شاهنامه در عصر پس از سقوط خلافت عباسی بیان گر آن است که ایرانیانی نظیر حمدالله مستوفی در عرصه ی مفاهیم و ادراکات (Concept) پیوند خود را با میراث فرهنگی و سیاسی ایران از دست نداده و در فرصت به دست آمده آن را تحقق بخشیدند. مستوفی در ابتدای ظفرنامه در « سبب نظم کتاب »، از تلاش و چرایی تحقیق و تدقیق خود در شاهنامه پرده بر داشته و شعری ارجمندتر از آن نمی داند:

... ولیکن تبه گشته از روزگار چو تخلیط رفته درو بی شمار
 ز سهو نویسندگان سر به سر شده کار آن نامه زیر و زبر ...
 که فردوسی اندر سخن گستری برافراشت رایات شعر دری
 مروت ندیدم که آن داستان کژی یابد از جهل ناراستان ...
 بسی دفتر شاهنامه به کف گرفتم ز دانش چو در از صدف ...
 درین کار شش سال گشت اسپری که دری شد آن پاک در دری ...

(مستوفی، ۱۳۷۷: ۷/۱)

سپس در ادامه می گوید پس از آن که نسخه ای از شاهنامه را از میان دستنوشته های فراوان احیا کرد، دوستانش اصرار در ادامه ی کار فردوسی و به نظم کشیدن تاریخ نموده، ولی او خود را هم پایه ی فردوسی نمی داند:

... که طبع مرا زین هنر بهره نیست ازین در سخن گفتنم زهره نیست
 بر شعر فردوسی نغز گوی سزد گر نریزد کسی آبروی

(مستوفی، ۱۳۷۷: ۷/۱)

اما در نهایت تن بدین کار می دهد. از این ابیات روشن است که دغدغه ی اولیه و اصلی مستوفی احیای شاهنامه بوده و نه تقلید از آن، اما پرداختن وی به شاهنامه و نسخه های آن و تشویق دوستان، او را بدین کار می کشاند. با این حال در این تقلید نیز از روح و روان فردوسی مدد می جوید (مستوفی، ۱۳۷۷: ۸/۱).

ابوالعلاء سودآور نسخه ی مستوفی از شاهنامه را در ارتباط با شاهنامه ی مصوری می داند که اصطلاحاً شاهنامه ی ابوسعیدی خوانده شده است. و اهمیت آن در تلاشی است که از سوی

ادیبان و مورخان آن دوره، از جمله حمدالله مستوفی، صورت گرفت تا میان داستان های شاهنامه و پادشاهان باستانی ایران و سلاطین ایلخانی وجه اشتراک بیابند (ایران شناسی، ۱۳۷۴: ۷۵۲/۴-۷۶۱). در پروژۀ شاهنامه ی ابوسعیدی گرایشی طبیعی وجود داشت که هرکدام از حاکمان مغول با یکی از قهرمانان شاهنامه همسان سازی شود. هولاکو با فریدون، غازان با بهرام و اولجایتو با اسکندر (Soudavar, 1996: 58-59) در شاهنامه ی ابوسعیدی یا به عبارتی ابوسعید نامه نه تنها تصاویر خاص آن برای انتقال پیام های ویژه طراحی شده بود، بلکه همچنین از موضوعات عام شاهنامه ی فردوسی نظیر تقسیم پادشاهی جهان و فره ی ایزدی برای افزایش مشروعیت حاکمان مغول در ایران بهره گرفته شده بود. این موضوعات زمینه ی مشترکی بین تاریخ حماسی مغولی و تاریخ حماسی ایرانی فراهم می کرد (Soudavar, 1996: 69).

درواقع شاهنامه ی مستوفی منجر به این شد که ظفرنامه ی وی مفهوم ایران زمین را درحوزه ی اندیشه ی سیاسی یا « اندیشه ی ایرانشهری » بازخوانی نماید. یعنی محور قرار دادن ایران به عنوان یک واحد مستقل و غیر قابل تغییر و تجزیه که حتی مغولان نیز در صورت پذیرش و دفاع از این امر، می توانند « ایرانی » و « پادشاه ایران » خوانده شوند. ضمن اینکه عامل اساسی پیوند مستوفی با فردوسی همان « ایران » است. مستوفی هرکجا یادی از فردوسی می کند به نوعی مرتبط با ایران و فرهنگ سیاسی این سرزمین است. هنگامی که پیشروی مغولان در درون شهرهای ایران و قتل و کشتارهای آن ها را نقل می کند، در مورد تهاجم تولوی به شهر توس می نویسد او در این شهر بیش از سایر بلاد کینه ورزی نشان داد و نسبت به تربت فردوسی بی حرمتی کرد، زیرا فردوسی با سخن خود تورانیان را زبون کرده بود. اما در واقع این ذهنیت مستوفی است و نه استدلال سردار مغول. سپس ادامه می دهد:

... یکی بعد از آن ناکس بد سرشت	برفت و بر آن گور او بر نوشت
سلام علیک ای بزرگ گزین	سرافراز، فردوسی پاک دین ...
همی تا تو رفتی ز گیتی برون	در ایران روان شد بسی جوی خون
شهنای که گفתי از ایشان بسی	در ایران نماندست از ایشان کسی
سر از گور بردار و ایران بین	به کام دلیران توران زمین...

(مستوفی، ۱۳۷۷: ۱۰۳۶/۲)

ایران در اندیشه ی مستوفی

نگاه مستوفی به ایران نگاه مسلمان پاک اعتقادی است که در حوزه ی اخلاق و دین همچون سایر ایرانیان مسلمان که قرن هاست با این آیین و ایمان خو گرفته اند، به اسلام وفادار است. اما این نگاه از منظر سیاسی، اندیشه ی سیاسیِ ایرانشهری ایران باستان را مورد توجه قرار می دهد.

مستوفی در ظفرنامه با تلفیق مؤلفه های فرهنگی و سیاسی مفهوم ایران زمین، به اندیشه ی ایرانشهری ایران باستان روی می آورد. از نظر او مرزهای ایران فرهنگی با ایران سیاسی در آمیخته اند. از این رو داشتن ویژگی هایی نظیر فره ایزدی، نژاد و ارث، هنر و گوهر و خردورزی برای حاکمیت سیاسی بر ایران ضرورت اساسی دارد، حتی برای پادشاهی بیگانه، زیرا این پادشاه بیگانه ممکن است از تورانیان، یعنی عمو زاده های ایرانیانی باشد که هدفش از تسلط بر ایران حاکمیت بر بهترین سرزمین خواهد بود. تأثیرات زمانه به ویژه عواملی چون حاکمیت مغولان، خلاء قدرت سیاسی پس از سقوط خلافت و تلاش خاندان های جوینی و رشیدالدین فضل الله که نمایندگان اصیل حاکمیت سیاسی ایرانیان در این عصر می باشند، سبب توجه مستوفی به ایران سیاسی در ظفرنامه شده است. او در آخرین اثر خود یعنی نزهت القلوب، محور بحث خویش را به ایران جغرافیایی اختصاص می دهد. با این حال دغدغه ی اصلی او اصل حاکمیت سیاسی ایران و تحقق آن در آن دوره ی پر آشوب است.

مستوفی تقریباً همه ی ویژگی هایی که شاهنامه ی فردوسی برای شاهان باستانی ایران قائل است، در ظفرنامه برای انطباق حاکمان دوره ی اسلامی و به ویژه ایلخانان با آیین شهریارای ایران باستان ارائه می دهد. او آگاهانه فره ایزدی را اولین نشانه ی مشروعیت سلطان می داند و از این رو سلاطین ایرانی دوره ی اسلامی را با این معیار می سنجد و این موضوع به ویژه در مورد ایلخانان کاملاً مشهود است. از این دیدگاه ایران به عنوان سرزمینی که در میانه ی جهان قرار دارد، خود هستی زنده و پایداری است. پادشاهان و حاکمان قادر به تغییر ماهیت سیاسی، فرهنگی آن نیستند. فره ایزدی آنان در صورتی که از عدالت و خردمندی دور شوند، از آن ها باز پس گرفته می شود و در این وضع حاکمی دیگر و حتی در خارج از ایران جغرافیایی ممکن است جایگزین آن ها شده

و وارث «ملک کیان» گردد، و این در صورتی است که به ضرورت‌ها و مقتضیات این نوع حاکمیت تن در دهد. چنان‌که نخستین شاهی که بدین گونه قدرت را از کف داد، جمشید پیشدادی است و پس از او دشمن‌ترین دشمنان ایران یعنی ضحاک توانست هزار سال بر این مرز و بوم حکومت کند. مستوفی که سال‌ها در کار تحقیق و شناخت شاهنامه بوده و تحولات روزگار خود و پیش از آن را درک کرده، کاملاً بر نقش ویران‌گر مغولان در ایران آگاه است و آن‌ها را نمایندگان شاهان آرمانی ایرانی نمی‌داند، اما شرایط استثنایی این کشور پس از عصر خلافت را نیز کاملاً درک می‌کند.

در *ظفرنامه*، چنگیز دارای این فره ایزدی توصیف شده و در پیام هولاکو به خلیفه‌ی بغداد نیز چنین نقل می‌شود که چون خداوند این پادشاهی را بر چنگیز و فرزندانش ارزانی داشته، مخالفت با هولاکو به معنای مخالفت با امر یزدانی است:

حقیقت شناس آن که ما را شهی
ز فرّ الهی ست این فره‌ی

(مستوفی، ۱۳۷۷: ۱۱۹۸/۲).

ضمن این که ستایش مستوفی از هولاکو و همچنین اباقاخان رنگ چاپلوسی نوک‌صفتانه ندارد و اساساً او در زمانه‌ی زندگی می‌کرد که زیر فشار دفاع از ایلخانان اولیه قرار نداشت؛ چنان‌که نه در مورد تکودار و نه گیخاتو چنین ستایشی به کار نمی‌برد (Lane, 2003: 256-257).

با این حال اندیشه‌ی سیاسی در زمینه‌ی حاکمیت در فرهنگ ایرانی با آداب و سنت‌های مغولی توافق داشت. مسأله‌ی قدرت و فره ایزدی و موروثی بودن حکومت از سوی دیگر، این توافق را نشان می‌دهد. در *ظفرنامه* در ابتدای ذکر پادشاهی ابوسعید ایلخانی ضمن توصیف شایستگی‌های او می‌نویسد: هم از ارث دولت هم از اکتساب رسیده برین شاه مالک رقاب (مستوفی، ۱۳۷۷: ۱۴۴۶/۲). البته مستوفی به پیروی از فردوسی عمدتاً از «گوهر» و «نژاد والا» برای توصیف ارث و انتساب نام می‌برد.

مستوفی در *ظفرنامه*، با تکیه بر سنت ایرانیِ اندرنامه نویسی، زیر عنوان «پندنامه رشیدی به

دوازده مجلس» اندرزهایی از قول رشیدالدین برای غازان نقل می کند. رشیدالدین در یکی از مکتوبات خود برای فرزندش غیاث الدین محمد که از سوی اولجایتو مأمور سر و سامان دادن به اوضاع آشفته و بی سامان خراسان شده بود، ضمن ذکر خیر از انوشیروان ساسانی، جدول پند نامه‌ی انوشیروان را در چند صفحه برای فرزند فراهم می کند که مستوفی آن را به نظم کشیده است. (رشیدالدین فضل الله، ۱۹۴۵م: ۱۴۷-۱۵۵). این اندرزها که در دوازده قسم و مجموعاً ۹۴۴ بیت را شامل می شود، در جهت تقویت شهریاری و نظم امور و حفظ ملک و دین است. در «مجلس اول» که مقدم بودن آن، دلیل بر مهم تر بودن آن است، در «عدل و داد» است و مستوفی به نقل از رشیدالدین، با الگو قرار دادن کیخسرو برای غازان، از شیوه های دادگری او سخن گفته و یکی از ویژگی های آیین شهریاری باستانی ایرانی را پیش روی حاکم مغولی می گذارد:

... تو نیز ای شهنشاه والا نژاد مبادا که بگذاری آیین داد
جهان را چو اکنون خدیوی توی برافراز ایات کیخسروی...

(مستوفی، ۱۳۷۷: ۲/۱۳۷۰).

در مجالس دیگر نیز با الگو قرار دادن شیوه ی حکومت در ایران باستان، سیاست ورزی مبتنی بر اخلاق و درایت را به سلطان مغولی پیشنهاد می دهد.

مستوفی همین روایتگری اندرزهای وزیران را در بخش مربوط به سلجوقیان زیر عنوان «پندنامه وزیر نظام الملک جهت سلطانی» نقل می کند و همچون سهروردی به انطباق شاهان اساطیری و باستانی ایران با انبیاء الهی پرداخته و آن ها را نمونه ی آرمانی پادشاه وقت (ملکشاه) می خواند (مستوفی، ۱۳۷۷: ۱/۶۶۲-۶۷۷).

مرثیه برای ایران

تصویری که مستوفی در ظفرنامه از هجوم مغول ارائه می دهد، تصویری حماسی- تراژیک است. بافت و ساخت این اثر ادبی یکی از دلایل آن است. اما دلیل دیگر، توجه عمیق او به سرگذشت ایران در این هجوم ویران گر است. از نظر او به واسطه ی اشتباه سلطان محمد خوارزمشاه «یکی ملک خرم چو ایران دیار» به ویرانی کشیده شد (مستوفی، ۱۳۷۷: ۲/۹۹۰-۹۹۱).

او با وجود اقرار به اشتباه سلطان محمد، کشتار و نابودی لشکریان مغول در شهرهای مختلف ایران را به تفصیل بیان می کند و دلاوری های جلال الدین خوارزمشاه را جانبدارانه به تصویر می کشد. مستوفی در ذکر برافتادن گورخان قراختایی که سدّ میان ایران و مغولان بود، و در پی آن قدرت گرفتن کوچلوک خان که با فرمان و اعلان پیروزی سلطان محمد و شادی مردم خراسان همراه گردید، پیشگویی سیدی نیشابوری را اینگونه اظهار می کند:

... چو احوال فرمان سلطان شنید در آن پر خرد رقت آمد پدید
روان گشت از چشم او آب زرد بر ایران و سلطان بسی مویه کرد...

(مستوفی، ۱۳۷۷: ۱۳۷/۲).

و هنگامی که مردم از او می پرسند که در این میانه ی شادی این چه سرّی است که چنین گریانی؟ پاسخ می دهد که گورخان میان ایران و تاتار قرار گرفته بود، و:

... چو برخاست او از میانه کنون همه ملک ایران شود جوی خون
نه بس دیر، زود از پس روزگار بر آید ازین ملک خرم دمار ...

(مستوفی، ۱۳۷۷: ۱۳۷/۲).

این مویه و ناله برای « ملک ایران » که از زبان آن سید نیشابوری بیان می شود، در واقع نگاه قرن هشتمی مستوفی به ویران گری های مغولان است. زیرا این گونه تأکید بر نام ایران در آثار اولیه ی مربوط به هجوم مغول، مانند جهانگشای جوینی که مستوفی از آن استفاده نموده و سیرت جلال الدین منکبرنی و *نفثه المصذور* نسوی اساساً وجود ندارد. هرچند در همه ی این آثار حس حماسی - تراژیک مربوط به این رویداد به تصویر کشیده شده است. با این حال در مواردی نیز مستوفی مستقیم از زبان خود برای ایران می سراید. چنان که در ابیات مربوط به گذشتن سرداران مغول از دربند خزر می گوید:

... چو باد گذاری بر ایران زمین گذشتند آن سروران گزین ...
سر اهل عالم در آمد به خاک تن سروران شد همه در مگاک
نماند اندر ایران یکی دودمان که دودی از آن بر نیامد دمان
زیبیکار آن مردم رزم زن شد ایران زمین خالی از مرد و زن

زمبندای فطرت کسی آن چنان خرابی نکردست اندر جهان ...
که رفت از مغول اندر ایران و تور درآبادو ویران و نزدیک و دور...
(مستوفی، ۱۳۷۷: ۸۱۹/۲).

جهان فریدونی در اندیشه ی مستوفی

جهان فریدونی جهان پیش از عصر حماسی تاریخ ایران است که در اساطیر و داستان های ایرانی از جمله *اوستا* و *شاهنامه*، توصیف شده است. با تقسیم جهان از سوی فریدون، ایران که در میانه ی جهان و « دل زمین » قرار داشت، به ایرج و شرق و غرب آن به تور و سلم داده شد و از آن زمان « هویت سرزمینی » ایران شکل گرفت. با این تقسیم بندی و مخالفت سلم و تور با ایرج = ایران، مرزهای آرمانی و دشمنان اساطیری ایران (تورانیان و رومیان) وارد تاریخ، متون و مفاهیم ایرانیان می شوند. با این حال دلایل متعددی از جمله تازی دانستن ضحاک در متون حماسی و ادبی، حضور دیرپای دستگاه خلافت اموی و عباسی و انطباق جغرافیایی آن با غرب که در جهان فریدونی از آن رومیان بود، سبب شد که در میان بخشی از ایرانیان، تازیان جای رومیان را گرفته و در جدال با دشمنانشان، ایران زمین در تقابل با تورانیان و تازیان قرار گیرد. نقش فردوسی در این زمینه البته بسیار مهم و اساسی بود.

پس از عصر فردوسی، بیشترین توجه به این هویت سرزمینی و مفاهیم سیاسی و فرهنگی آن در متون دوره ی مغول و پس از آن دیده می شود که یکی از مهم ترین آن ها *ظفرنامه* و *نزهت القلوب* مستوفی است.

تکیه ی مستوفی در *ظفرنامه* بر مفهوم فرهنگی و سیاسی ایران است به ویژه آن که تا حدودی ایران جغرافیایی از دیدگاه او با سلطه ی ایلخانان بر مرزهای باستانی ایران تحقق یافته بود. اما در *نزهت القلوب* چهره ی ایران جغرافیایی نمود روشنی دارد، بنابراین هدف از تألیف این کتاب را شرحی جغرافیایی و تاریخی از تمامیت ایران می داند که پیش از این در منابع دیگر نیامده و در این زمینه کوتاهی شده و « چون به عربی ساخته اند، اهل عجم را از آن زیادت حظی نبود ... » (مستوفی، ۱۳۸۱: ۳۰-۳۱). و تألیف آن را همچون *ظفرنامه* به اصرار « دوستان » می داند که معتقد

بودند او آگاه بر احوال ایران است و نگارش کتابی در این زمینه به زبان فارسی باعث روشنی مجلس انس آن ها خواهد شد (مستوفی، ۱۳۸۱: ۳۱). این نگرش مستوفی و دوستان سبب می شود که محدوده ی جغرافیایی *نزهت القلوب* تقریباً منحصر به ایران باشد. ملاک تقسیم بندی او نیز در این محدوده بر اساس ایالت ها و نه اقلیم های هفتگانه ی رایج است. از این رو توجه او به ایالت های ایرانی است که حتی ممکن است شهرهایی از آن در اقلیم های دیگر باشند. قسم دوم از مقاله ی سوم *نزهت القلوب* که مهم ترین بخش و بنابر گفته ی مؤلف، هدف اساسی تألیف کتاب بوده، در شرح احوال ایران زمین نام دارد. در این بخش به اقوال مختلف پیرامون آن پرداخته از جمله از قول فارسیان می نویسد هرمس (ادریس) که هم حکیم و هم پیغمبر و هم پادشاه بود و او را « المثلث بالحکمه » خوانده اند، زمین را به هفت بخش همچون هفت دایره، یکی در میان و شش در حوالی تقسیم نموده که ایران زمین در وسط و سرزمین های هندوان و تازیان و شام و مصر و مغرب و روم و فرنگ و ترک و چین و... در اطراف آن قرار دارند (مستوفی، ۱۳۸۱: ۵۵). همچنین قول حکیمان هند را در تقسیم بندی زمین مطرح کرده و در نهایت می نویسد «... غرض آن که به همه قولی ایران میانه ی ربع مسکون است و خلاصه ی دیار و اکناف و امصار و اطراف آن » (مستوفی، ۱۳۸۱: ۵۷).

مستوفی ضمن شرح تقسیمات جغرافیایی زمین به تقسیم بندی فریدون باز می گردد و سپس به طول و عرض و حدود سرزمین های ایران پرداخته و جزئیات مفصل آن را شرح می دهد. حدود این سرزمین ها همان است که در تقسیم بندی جهان فریدونی به ایرج داده شده و اهمیت آن در تقابل با اندیشه ی سیاسی دوره ی خلافت است که ایران بخشی از دارالاسلام بوده و تقریباً به عنوان واحدی مستقل فراموش شده بود.

وی در بخش مربوط به توصیف ولایات و شهرهای ایران زمین آن را به بیست باب تقسیم می کند و عراق عرب یا « دل ایران شهر » را به واسطه ی آن که در قبله ی ایران زمین افتاده ابتدا توضیح می دهد (مستوفی، ۱۳۸۱: ۶۷). پس از آن به جزئیات شهرها و ایالت های ایران می پردازد و با انتساب پیدایش و ساخت هر کدام از آن ها به یکی از چهره های اساطیری و باستانی ایران، تفسیری « ایرانی » از تاریخ و جغرافیای این سرزمین ارائه می دهد.

مستوفی در *ظفرنامه* هنگامی که به بخش *سلطانی* یعنی شرح احوال مغول می‌رسد، پس از ذکر اصل و نژاد ترکان و ... به ماجرای فریدون و سه پسرش باز می‌گردد و در واقع می‌خواهد مغولان را از نسل همان تورانیانی معرفی کند که از مرز میان خود با ایران که رود جیحون بود، تجاوز کردند (مستوفی، ۱۳۷۷: ۹۰۳/۲). این نگاه بر تمام رویدادهای مربوط به مغول در *ظفرنامه* حاکم است؛ همچنان که در تقسیم بندی ممالک چنگیزی با تکیه بر نگاه اساطیری ایرانیان این دوره سهم جغتای و نسل او را زیر عنوان پادشاهی توران نقل می‌کند (مستوفی، ۱۳۷۷: ۱۱۰۵/۲). با این حال با توجه به گذشت بیش از یک قرن از هجوم چنگیز، نگاه مستوفی به آن رویداد، نگاهی است همراه با منطق تحولات پس از حمله ی مغول که محور اندیشه ی او را ایران برآمده از خاکستر ویرانی ها و بی نیاز از منشور و لوای خلافت بغداد تشکیل می‌دهد.

نام ایران در *ظفرنامه*

آیا کاربرد مکرر نام ایران در *ظفرنامه* تصادفی است یا انگیزه ها یا اهدافی پشت آن قرار دارد؟ آیا ارتباطی میان پراکندگی این نام و فضای موجود در رویدادهای *ظفرنامه* وجود دارد؟ با بررسی عمیق و تفهّم در آثار مستوفی به ویژه *نزهت القلوب* و *ظفرنامه* می‌توان کاربرد نام ایران را در این آثار آگاهانه و بر اساس شناخت وی از وضعیت و موقعیت سرزمین خویش در فضای سیاسی، اجتماعی قرن هشتم هجری دانست. وی در ابتدای *نزهت القلوب* و *ظفرنامه* از دوستانی خبر می‌دهد که او را به نگارش این آثار تشویق نموده اند. محوریت ایران در *نزهت القلوب* و تأثیر شاهنامه بر *ظفرنامه*، آگاهی ما را از گرایش های محافل ایرانی آن عصر افزایش می‌دهد.

از مجموع ۷۵۰۰۰ بیت *ظفرنامه* ۸۲۷ بار عناوینی چون ایران، ایرانیان، شهر ایران (ایران شهر) بکار رفته است. این بیشترین کاربرد نام ایران در آثار ادبی، تاریخی پس از شاهنامه ی فردوسی است. در شاهنامه بیش از ۱۷۰۰ بار از ایران و ایرانی نام برده شده است. همچنین در *ظفرنامه* بیشترین کاربرد ترکیب «شهر ایران» به نسبت آثار دیگر این دوره دیده می‌شود. چون در بحر متقارب نمی‌توان ترکیب «ایران شهر» را بکار برد، فردوسی و مستوفی به جای آن «شهر ایران» نوشته اند،

که تداوم ابتکار ساسانیان برای سرزمین ایران به عنوان واحدی سیاسی و جغرافیایی مستقل با ویژگی های خاص خود می باشد.

مستوفی در بخش اسلامی یا بخش عرب با ۲۵۰۰۰ بیت، در مجموع ۴۲ بار نام ایران را بکار برده است. در بخش احکامی یا عجم، با ۲۰۰۰۰ بیت، ۲۰۵ بار و در بخش سلطانی یا مغول با ۳۰۰۰۰ بیت، ۵۸۰ بار از ایران و ایرانی نام برده است. تراکم این نام در هر بخش یکسان نیست و از جریانی تصادفی حکایت نمی کند. بخش احکامی که مربوط به دولت های ایرانی است، با صفاریان آغاز می شود و دولت طاهری را در بخش اسلامی و طی ماجراهای امین و مأمون بیان می کند، زیرا دولت صفاری و اقدامات یعقوب لیث برای استقلال ایران و به قول مستوفی « شاهی ایران » بود (مستوفی، ۱۳۷۷: ۵۱۵/۱).

از اینجا می توان پراکندگی نام و نشان ایران را در *ظفرنامه* با معیار حضور یا عدم حضور دستگاه خلافت در رویدادهای مربوط به تاریخ ایران و میزان نقش ایرانیان ارزیابی نمود. به طور کلی در روابط تاریخی دولت های ایرانی با خلافت عباسی، هرچه میزان نزدیکی آن ها به خلافت بیشتر است، نام ایران زمین کم رنگ تر و هرچه استقلال آن دولت ها بیشتر بوده، توجه به سرزمین ایران و تکرار نام آن افزایش می یابد. چنان که در مورد یعقوب لیث، اواخر دوره ی سلجوقی و انتقال تحولات به شرق ایران و به ویژه دولت خوارزمشاهی این موضوع صادق است. در نقل رویدادهای پایانی دولت سلجوقی و آغاز فرمان روایی خوارزمشاهیان به ویژه علاءالدین تکش (۵۶۸-۵۹۶ق) که روابط با دستگاه خلافت ضعیف تر می شود، عنوان شاهی ایران و ایرانیان به حاکمان نیز بارزتر می گردد. چنان که در ذکر نبرد سلطان غیاث الدین محمد سلجوقی (۵۴۷-۵۵۴ق) بامقتفی خلیفه ی عباسی (۵۳۰-۵۵۵ق)، سلطان سلجوقی را با فریدون شاه اساطیری ایران مقایسه می کند که از اروندرود می گذرد و نبرد آن ها را نبرد عرب و عجم می خواند (مستوفی، ۱۳۷۷: ۷۳۳/۱). همین نگاه در ذکر نبرد علاءالدین تکش خوارزمشاه با سپاه خلیفه به چشم می خورد:

عرب را نماند اندر آن آب و رنگ	... عجم بر عرب گشت خیره به جنگ
وزیر خلیفه از آن گشت خوار...	شکسته شد آن لشکر بی شمار

(مستوفی، ۱۳۷۷: ۱/۷۹۱).

از مجموع ۲۰۴ بار تکرار نام ایران و ایران زمین در بخش احکامی یا دولت های عجم، ۱۱۹ بار صرفاً مربوط به تحولات دوره ی خوارزمشاهی و چند دولت محلی تا هجوم مغولان است. از این تعداد نیز ۶۴ مورد فقط مربوط به ذکر جنگ های سلطان محمد خوارزمشاه و جلال الدین با لشکریان چنگیز می باشد که او را مکرر شاه ایران و ایرانیان می نامد. مستوفی با نگاه قرن هشتمی به این رویدادها،

چهره ای حماسی از نوع شاهنامه به مبارزات جلال الدین خوارزمشاه می دهد:

... اگر سام و رستم در ایام او بـدندی ازوشان شدی تازه رو
که او رسم آن سروران تازه کرد جهان را زمردی پرآوازه کرد ...

(مستوفی، ۱۳۷۷: ۲/۸۵۱).

نگاه حمدالله مستوفی به دستگاه خلافت و سقوط بغداد عاری از یکسونگری و حتی نگرش مذهبی اوست. بنابراین در مورد سقوط خلافت عباسی، دیدگاه وی همان رویکرد دولتمردان ایرانی قرن هفتم و هشتم هجری است. او در جریان فتح بغداد مقصر اصلی را یکی دواتدار خلیفه می داند که علیه وزیر (ابن علقمی) توطئه چینی می کرد و دیگری حماقت خلیفه که زر و پول نه برای هولاکو فرستاد تا از جنگ پرهیز کند و نه هزینه ی سپاه خود نمود. وی نسبت به رأی و نظر ابن علقمی همدلی کرده و دیدگاه او را صائب می داند (مستوفی، ۱۳۷۷: ۱۱۹۸-۱۲۰۱). همچنین خلیفه رابه واسطه ی عدم حمایت جلال الدین مقصر می داند و معتقد است که وی از روی کینه او را یاری نکرد (مستوفی، ۱۳۷۷: ۲/۸۴۱).

بیشترین کاربرد نام ایران در *ظفرنامه*، مربوط به بخش آخر یعنی بخش مغول است که از اصل و نسب آن ها شروع شده و تا اواخر عهد ابوسعید ایلخانی ادامه می یابد. در این بخش بیش از دو برابر مجموع بخش اول و دوم از نام ایران و ایران زمین یاد شده است. دلیل آن نیز روشن است: تداوم مفهوم ایران زمین که از زمان فروپاشی ساسانیان (۳۱ق) در عرصه ی ادراک و استنباط بخشی از اهل قلم و صاحبان دفتر و دیوان حضوری جدی و پیوسته داشت، اکنون با فروپاشی

عباسیان (۶۵۶ق) در عرصه‌ی واقعیات نیز تحقق یافته تلقی می‌شد. از این رو همسان‌سازی حاکمان مغولی با شاهان باستانی، نه از روی عادت و تکرار سنت پیشین، بلکه نوعی هویت‌سازی جدید بود. با توجه به عدم پشتوانه‌ی تمدنی حاکمان جدید و نگاه غیر مذهبی آن‌ها به دولت و حکومت، این همسان‌سازی هم ضروری و هم اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. بنابراین از ایلخانان ایران همه‌جا، از جمله در نبرد‌های آن‌ها با سپاهیان مصر و شام، به عنوان «شاه ایران زمین» و دشمنان آن‌ها دشمن ایرانیان یاد می‌شود (مستوفی، ۱۳۷۷: ۱۲۸۸/۲).

نتیجه‌گیری

حاصل سخن این که با توجه به شرایط سیاسی، اجتماعی ایران پس از هجوم مغول و نقش آگاهی بخش دیوانیان ایرانی، حمدالله مستوفی قزوینی نیز در شمار کسانی بود که در جهت بازیابی مفهوم ایران زمین و هویت ایرانی پس از قرن‌ها حاکمیت خلافت، تلاش فراوان نمود. او با تألیف آثار ارزشمند و سال‌ها تحقیق و تصحیح شاهنامه به بازخوانی روح حاکم بر این میراث هویتی ایرانیان پرداخت و از این طریق به رنسانس نام ایران در دوره‌ی پس از ویران‌گری‌های مغولان شتاب بخشید.

مستوفی به شرایط ویژه‌ی ایران در عصر خود کاملاً آگاه بود و بازتاب این آگاهی در آثار وی مشهود است. آن‌چه از مقدمه‌ی *نزهت القلوب و ظفرنامه* استنباط می‌شود این است که در نگارش تاریخ و جغرافیای خویش اساساً دغدغه‌ی ایران زمین و سرگذشت و سرنوشت آن را دارد. از این رو تحت تأثیر فردوسی در *شاهنامه* با محور قرار دادن ایران در رویدادهای تاریخی، سعی در تداوم این مفهوم در دوره‌ی اسلامی نموده و مغولان را نیز به عنوان بخشی از حاکمان این دوره معرفی کند؛ چنان که انطباق ایلخانان با پادشاهان باستانی ایران فقط از این منظر قابل فهم و ارزیابی است. بنابراین هجوم مغول به ایران، گرچه دورانی از بحران در اندیشه و ویرانی در حیات مادی و معنوی را به همراه آورد، اما پس از مدتی، حرکت موج تورانیان به سوی ایران تلقی شد که با ساقط کردن دستگاه خلافت و جذب در فرهنگ ایرانی، پیدایش عصری نو در تاریخ ایران را رقم زدند.

منابع و مأخذ

- ابن بطوطه، شرف الدین ابو عبدالله، (۱۳۳۷) *سفرنامه ی ابن بطوطه*، جلد اول، ترجمه محمد علی موحد، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- اقبال، عباس، (۱۳۷۶) *تاریخ مغول و اوایل ایام تیموری*، تهران، نامک.
- بیانی، شیرین، (۱۳۷۱) *دین و دولت در ایران عهد مغول*، جلد دوم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- پطروشفسکی، ایلیاپاولویچ، (۲۵۳۵) *کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول*، ترجمه کریم کشاورز، جلد اول، تهران، نیل.
- پیگولوسکایا، ن.و، و ... (۱۳۵۴) *تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده ی هجدهم میلادی*، ترجمه کریم کشاورز، تهران، پیام.
- خواندمیر، غیاث الدین بن همام الدین الحسینی، (۱۳۳۳) *تاریخ حبیب السیر*، جلد سوم، تهران، خیام.
- راوندی، محمد بن علی بن سلیمان، (۱۳۸۶) *راحه الصدور و آیه السرور در تاریخ آل سلجوق*، تصحیح محمد اقبال، تهران، اساطیر.
- رشیدالدین فضل الله همدانی، (۱۳۳۸) *جامع التواریخ*، جلد اول، به کوشش بهمن کریمی، تهران، اقبال.
- رشیدالدین فضل الله همدانی، (۱۳۶۴ق، ۱۹۴۵م)، *مکاتبات رشیدی*، گردآوری محمد ابرقوهی، به اهتمام و تصحیح محمد شفیع، لاهور.
- ریاحی، محمد امین، (۱۳۸۲) *سرچشمه های فردوسی شناسی*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- سجادی، سیدجعفر، (۱۳۸۲) «حکمت اشراق»، علی اصغر محمدخانی و حسن سیدعرب، *نامه سهروردی*، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۲۷۹-۲۹۲.
- سودآور، ابوالعلاء (۱۳۷۴)، «ظفرنامه و شاهنامه مستوفی»، *ایران شناسی*، ۱۳۷۴، شماره ۴، ۷۵۲-۷۶۱.
- صفا، ذبیح الله (۱۳۸۴)، *حماسه سرایی در ایران*، تهران، امیرکبیر.
- فردوسی، ابولقاسم (۱۳۸۴)، *شاهنامه*، ۲ جلد، تهران، هرمس.

کرین، هانری (۱۳۸۴)، *مبن مایه های آیین زرتشت در اندیشه سهروردی*، ترجمه محمود بهفروز، تهران، جامی.

مرتضوی، منوچهر، (۱۳۸۵) *مسائل عصر ایلیخانان*، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

مستوفی، حمدالله، (۱۳۶۴) *تاریخ گزیده*، تصحیح عبدالحسین نوائی، تهران، امیر کبیر.

مستوفی، حمدالله، (۱۳۷۷) *ظفرنامه*، ۲ جلد، تهران، مرکز نشر دانشگاهی. چاپ عکسی از روی

نسخه ی خطی مورخ ۸۰۷ هجری در کتابخانه ی بریتانیا (Or.۲۸۳۳).

مستوفی، حمدالله، (۱۳۸۱) *نزهت القلوب*، تصحیح محمد دبیر سیاقی، قزوین، حدیث امروز.

نظام الملک طوسی، حسن، (۱۳۷۷) *سیاستنامه (سیرالملوک)*، به کوشش جعفر شعار، تهران،

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

نظامی گنجوی (۱۳۸۴) *کلیات نظامی گنجوی*، ۲ جلد، تصحیح وحید دستگردی، تهران، نگاه.

وصاف الحضرة، فضل الله بن عبدالله شیرازی (۱۲۶۹ق)، *تجزیه الامصار و ترجمیه الاعصار* (تاریخ

وصاف الحضرة در احوال سلاطین مغول)، به اهتمام محمد مهدی اصفهانی، بمبئی.

Soudavar, Abolala (1996) "The Saga of Abu-Said Bahador Khan: The Abu-Saidnameh" in *The Court of the Ilkhans 1290-1340: The Cultural and Intellectual Milieu*, eds. J. Raby and T. Fitzgerald, Oxford.

Lane, George, (2003) *Early Mongol Rule in Thirteenth-Century Iran a Persian Renaissance*, RoutledgeCurzon, London and New York.

Gnoli, Gherardo, (2001) "Farrah, Xuarnah", <http://www.Iranica.com>

The Revival of the Concept of Iran in Hamdallah Mustaufi Qazvini's Works

Abstract

The Mongol Ilkhanid Rule over Iran which began after the conquest of Bagdad and the collapse of the five hundred year reign under Abbassi Dynasty which had an important of all, the revival Iranian identity and awareness of intellectuals and officials regarding the historical condition and state of affairs and within the restriction of their own territories. Hamdallah Mustaufi Qazvini is one of the well known writers and has valuable writings to his acclaim on subjects such as history, geography and epics. These have helped in clarifying Iran's historical identity. In his book "Nuzhat-al-Qulub", he has illustrated Iran as an ancient country with distinct borders and has explained about its provinces. In his "Zafarnama" which is epic poem using the Firdausi style, he has given very much significance to the concept and identity of Iran. In this remarkable works, Mustaufi has persistently acclaimed and mentioned "Iran" and "Iranians" and following the Juwainids and Rashid-alddin Fazl Allah centering upon the concept of Iran, he has tried to assimilate the Mongol rulers in to the life style and policy of ancient Iranian kings. The Zafarnama reveals Mustaufi's thoughts about the continuation of the concepts of Iran according to the ancient royalty during the Islamic epoch and the construction of the Iranian-Islamic Renaissance.

Keyword: Hamd-Allah Mustaufi, Iranzamin, Zafarnama, Nuzhat-al-Qulub, Firdusi, Ilkhanid.